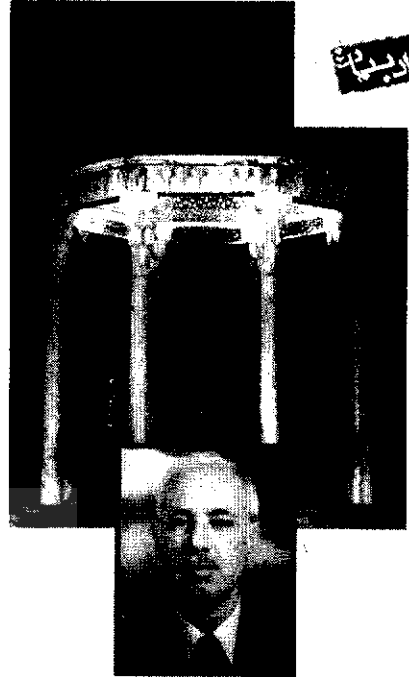


# حافظ کیست؟

بخش دوم



محمدرضا تبریزی شیرازی

## اشاره

بخش اول این مقاله در شماره قبل به نظر خوانندگان محترم رسید.

در دهه دوم از اوایل قرن هشتم هجری، کودکی در شیراز پای به عرصه وجود گذاشت که بعدها بزرگترین شاعر غزلسرای ایران شد و شهرت جهانگیرش همه مرزها و اقیانوسها را در نورددید.

او خواجه شمس‌الدین محمد حافظ ملقب به 'لسان‌الغیب' است.

نام پدرش را بهاء‌الدین نوشته‌اند که گویا به امور بازرگانی اشتغال داشته و در زمان سلطنت اتابکان سلغری از اصفهان به شیراز آمد، در آن جا متوطن شد، به کسب و کار پرداخت و چون سرمایه‌ای اندوخت درگذشت.

دبری نیابید که سرمایه پدری از دست بشد و فقر و تنگدستی بر خاندان حافظ سایه افکند. حافظ نوجوان به ناچار برای تأمین زندگی خود و خانواده‌اش به کار و فعالیت پرداخت و به موازات تلاش و کوشش جسمی از درک مسائل روحی و معنوی غافل نبود و تا آنجا که در توان داشت در فراگیری دانش و معرفت کوتاهی نمی‌کرد و در مجالس درس ادبا و علما و دانشمندان و اندیشمندان زمان خویش چون

قوام‌الدین عبدالله متوفی به سال ۷۷۲ هجری قمری حضور می‌یافت و به تحشیه‌ی کشاف زمخشری در تفسیر و مصباح مطرزی در نحو و تحقیق و پژوهش در کتاب طوابع الانوار تالیف بیضاوی در حکمت و شرح مطالع قطب‌الدین رازی در منطق و مفتاح‌العلوم سکاکی در ادب می‌پرداخت.

قرآن کریم را دائماً تلاوت می‌کرد و آیات و سوره این کتاب آسمانی را به خاطر می‌سپرد و در چهارده روایت با لحن دلکشی می‌خواند تا بدانجا که پس از چندی حافظ قرآن شد و شکوه و عظمت معنوی و زیبایی و آفرینش هنری و فصاحت و بلاغت لفظی و بار معانی قرآن را در اشعار خویش متجلی ساخت.

چنانکه خود گوید:

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ

به قرآنی که اندر سینه داری

\*\*\*

زحافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد

لطایف حکما با کتاب قرآنی

\*\*\*

عشقت رسد به فریاد از خود بسان حافظ

قرآن ز بر بخوانی در چارده روایت

این تلاش‌های روحی و معنوی و عشق و شیفتگی و انس وافر به قرآن، از همان آغاز جاذبه‌های عرفانی را در وجود شاعر جوان مشتعل می‌ساخت. چرا که نفس خویش را از شهوات و هواجس نفسانی میرا می‌کرد و زنگارهای آینه دل را به صفای عشق می‌زدود و روح خداجوی خویش را متصل به ذات اهورایی می‌نمود.

صبح خیزی و سلامت‌طلبی چون حافظ

هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم

از این رو اشعارش بیت‌الغزل معرفت گشت و از چنان عظمتی برخوردار شد که قدسیان صغیر ترانه‌های ملکوتی او را در عرش مترنم ساختند.

صبحدم از عرش می‌آمد خروشی عقل گفت

قدسیان گویی که شعر حافظ از بر می‌کنند

این سیر و سلوک روحانی از طرفی و اوضاع آشفته اجتماعی و سیاسی از سوی دیگر شاعر جوان و بیدار دل را هر چه بیشتر در خود فرو می‌برد. چرا که با انقراض خاندان اتابکان سلغری، آرامش و امنیت نسبی در شیراز از بین رفته بود. کارگزاران مغولی شهر را متصرف شده بودند. محمودشاه از خاندان 'اینجو' به امارت فارس رسیده بود. ولی مدتی نگذشت که امیر پیر حسین از خاندان چوپانیان بر محمودشاه چیره شد و در این گیرودار به سال (۷۴۲)

هجری قمری شاه شیخ جمال‌الدین ابواسحاق اینجو با شایستگی و درایتی که داشت، پیرحسین و ملک اشرف چوپانی را از شیراز بیرون کرد و خود فرمانروای

فارس شد و تا سال (۷۵۴) هجری قمری در آن سرزمین حکومت نمود. از اشعار حافظ نیک پیداست که در زمان فرمانروایی این امیر، فارس از نعمت امنیت برخوردار بود. نسبت به عمران و آبادی شهر کوشش می‌شد و مردم در رفاه و آسایش بودند و عمال دولت در ترویج عدل و داد می‌کوشیدند.

به عهد سلطنت شاه شیخ ابو اسحاق

به پنج شخص عجب ملک فارس بودآباد

نخست پادشهی همچو او ولایت بخش

که جان خویش پیرورد و داد عیش بناد

دگر مرتبی اسلام شیخ مجدالدین

که قاضی به از او آسمان ندارد یاد

دگر بقیه ابدال شیخ امین‌الدین

که یمن همت او کارهای بسته گشاد

دگر شهنته دانش عضد که در تصنیف

بنای کار موافق به نام شاه نهاد

دگر کریم چو حاجی قوام دریا دل

که نام نیک ببرد از جهان به بخشش و داد

نظیر خویش بنگذاشتند و بگذشتند

خدای عز و جل جمله را بیمارزاد

شیخ مجدالدین مسند قضا داشت و در مدرسه مجدیبه که به نام خود او بود تدریس می‌نمود. شیخ امین‌الدین مراد و مرشد صوفیه بود. قاضی عضدالدین عبدالرحمن ایجی از دانشمندان و حکیمان عصر خود بود که کتاب مشهور 'مواقف' را در علم کلام تالیف نمود. و حاجی قوام‌الدین حسن محصلی شغل دیوانی داشت که حافظ در اشعار دیگر او را ستوده است. درخ و درد که این روزگار امن و عیش خیلی زود سپری شد:

راستی خاتم فیروزه‌ی بو اسحاقی

خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

دیدنی آن قهقهه‌ی کبک خرامان حافظ

که ز سر پنجه شاهین قضا غافل بود

دیگر فارس و شیراز روی خوش به خود ندید و گرفتار جنگ و خونریزی و خرابی و قتل و غارت شد. دگرگونی اوضاع اجتماعی و فساد و انحطاط اخلاقی، حافظ حساس و سریع‌التأثر را دردمند و رنجور می‌ساخت. او در غزل مؤثری این شرایط ناپسامان را چنین تصویر می‌کند:

یاری اندر کس نمی‌بینیم یاران را چه شد

دوستی کی آخر آمد دوستداران را چه شد

آب حیوان تیره‌گون شد خضر فرخ پی کجاست

خون چکید از شاخ گل باد بهاران را چه شد

کس نمی‌گوید که یاری داشت حق دوستی

حق شناسان را چه حال افتاد و یاران را چه شد

لعلی از کان مروت بر نیامد سالهاست

تابش خورشید و سعی باد و باران را چه شد

شهر یاران بود و خاک مهربانان این دیار

مهربانی کی سر آمد شهر یاران را چه شد  
گویی توفیق و کرامت در میان افکنده‌اند  
کس به میدان در نمی‌آید سواران را چه شد  
صد هزاران گل شکفت و بانگ مرغی برخواست  
عندلیبان را چه پیش آمد هزاران را چه شد  
زهره‌سازی خوش نمی‌سازد مگر عودش بسوخت  
کس ندارد ذوق مستی میگساران را چه شد  
حافظ اسرار الهی کس نمی‌داند خموش  
از که می‌پرسی که دور روزگاران را چه شد  
آری دولت اسحاقی به دست محمد مبارزالدین  
مؤسس سلسله مظفریان منقرض شد. مبارزالدین  
امیری ظالم و بیبادگر و خونریز و متعصب و خودکامه  
بود تا بدان حد که آتش کینه و حسد دو پسر خود (شاه  
شجاع) و (شاه محمود) را برافروخت و مغلوب آنها  
شد و دو چشم او را به امر شاه شجاع میل کشیدند.  
حافظ در قصیده‌ای از این رخداد تاریخی یاد می‌کند و  
از ستیمکاری امیر مبارزالدین سخن می‌گوید:

دل منه بر دینی و اسباب او  
ز آنکه از وی کس وفاداری ندید  
کس غسل بی‌نیش از این دکان نخورد  
کس رطب بی‌خار از این بستان نچید  
هر به ایامی چراغی بر فروخت  
چون تمام افروخت بادش در دمید  
بی‌تکلف هر که دل بر وی نهاد  
چون بدیدی خصم خود می‌پرورید  
شاه غازی خسرو گیتی ستان  
آنکه از شمشیر او خون می‌چکید  
که به یک حمله سپاهی می‌شکست  
که به هوشی قلب گاهی می‌درید  
از نهیبش پنجه می‌افکند شیر  
در بیابان نام او چون می‌شنید  
سروران را بی‌سبب می‌کرد حبس  
گردنان را بی‌خطر سر می‌برید  
عاقبت شیراز و تبریز و عراق  
چون مستخر کرد وقتش در رسید  
آنکه روشن بد جهان بینش بدو  
میل در چشم جهان بینش کشید  
\*\*\*

از امرای دیگر عصر حافظ شاه شجاع و شاه منصور آخرین  
امیر سلسله مظفری ممنوع حافظ بوده‌اند. جلال‌الدین  
شاه شجاع خود از قریحه و ذوق شاعرانه بهره داشت و  
در زمان امارت او مردم تاننازه‌ای در آرامش و آسایش به  
سر می‌بردند. حافظ در غزلی به مطلع:  
بامدادان که ز خلوتگه کاخ ابداع  
شمع خاور فکند بر همه اطراف شعاع  
این امیر مظفری را می‌ستاید و در ادامه‌ی غزل  
می‌گوید:

عمر خسرو طلب ارنفع جهان می‌خواهی  
که وجودیست عطابخش کریم نفاع  
مظهر لطف ازل روشنی چشم امل  
جامع علم و عمل جان جهان شاه شجاع  
\*\*\*

در قصیده معروفی که حافظ در ستایش شاه منصور  
سروده است، از این امیر به نیکی یاد کرده و دوران  
کهولت و پیری خود را متذکر شده است.  
جامی‌بده که باز بشادی روی شاه  
پیرانه سر هوای جوانیست در سرم  
راهم مزین به وصف زلال خضر که من  
از جام شاه جرعه کش حوض کوثرم  
منصور بن مظفر غازیست حرز من  
وز این خجسته نام بر اعدا مظفرم  
\*\*\*

از امرای خارج قلمرو فارس که به حافظ ارادت  
می‌ورزیده‌اند: یکی سلطان احمد بن شیخ اویس بن  
حسن از سلاطین جلاپری مغرب ایران است. او را  
به بغداد دعوت نمود ولی حافظ دعوت او را نپذیرفت  
اما مدیحه‌ای برای وی انشاد کرد.  
\*\*\*

دیگر محمود شاه بن حسین از پادشاهان بهمنی دکن  
هند است که پادشاهی ادب  
دوست و دانش‌پرور بود. با  
الحاح و اصرار و عزت و  
احترام از حافظ تقاضا نمود  
که مقیم دربار او شود.  
حافظ این دعوت را اجابت  
کرد و از شیراز به بندر هرمز  
رهسپار شد و خواست که  
به آن دیار عزیمت کند اما  
هنگامی که سوار کشتی شد  
طوفانی شدید در گرفت.  
خواجه به ناچار از این سفر  
منصرف شد و خود را به  
زحمت به ساحل رسانید و  
غزلی ساخت و به عنوان  
عذرخواهی به دربار آن  
پادشاه فرستاد:  
دمی با غم به سر بردن  
جهان یکسر نمی‌آرزد  
به می‌یغروش دلق ما کزین  
بهتر نمی‌آرزد  
شکوه تاج سلطانی که بیم  
جان در او درجست  
کلاهی دلکش است اما به  
ترک سر نمی‌آرزد

چه آسان می‌نمود اول غم دریا بیوی سود  
غلط کردم که این طوفان به صد گوهر نمی‌آرزد  
آنچه مسلم است حافظ جز این سفر و سفری به یزد  
به جای دیگری مسافرت ننموده و از آنجا که شیراز  
را دارالعلم و شهر مطلق می‌دانسته، زیبایی‌های طبیعی  
و جاذبه‌های دلفریب و روحبخش و دلکش آن، او را  
اجازت به سیر و سفر نمی‌داده‌اند. چنانکه خود گوید:  
نمی‌دهند اجازت مرا به سیر و سفر  
نسیم باد مصلی و آب رکتی‌باد  
از وقایع زندگانی حافظ می‌توان به مرگ فرزند  
دلبنش در جوانی اشاره نمود که شاعر یا لحنی جانکاه  
و جگر خراش از این سوگ جانسوز یاد می‌کند و  
می‌گوید:

دلآ دیدی که آن فرزانه فرزند  
چه دید اندر خم این طاق رنگین  
به جای لوح سیمین در کنارش  
فلک بر سر نهادش لوح سنگین  
وفات خواجه در سال (۷۹۱) هجری قمری در شیراز  
اتفاق افتاد. و اگر چه سینه‌های مردم عارف مزار و  
مدفن اوست ولی پیکر مطهرش در مصلی جایگاه  
روحانی و معنوی و مصفایش به خاک سپرده شد که  
اکنون آن محل مطاف صاحب‌دلان است.

PAPCO.Ltd

پرتو ابزار پژوهش

(با مسئولیت محدود)

تجهیز و توزیع لوازم و تجهیزات پزشکی و رادیولوژی

عمومی:

انواع فشارسنج‌های دیجیتال و دستی

انواع دستگاه‌های تست قند خون

کسیه‌های آب گرم و یخ

تخصصی: تصویربرداری

فیلم رادیولوژی CEA

داروی رادیولوژی کامپون

کاست و فولی کاوهی آلمان

دستگاه‌های پرسسور پروتک آلمان

و کلیه لوازم تاریکخانه و سونوگرافی

تلفن: ۵۵۰۷۵۰۳۲-۵۵۳۱۶۲۳۴

تلفکس: ۵۵۳۱۶۲۳۴

Peter7mc@usa.com